



## درس فارج فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: نکاح

تاریخ: ۲۰ آذر ۱۳۹۸

موضوع جزئی: مسئله ۱۸- مقام اول: نظر به اجنبیه در غیر از دست و صورت- ادله حرمت: دلیل دوم: مصادف با: ۱۴ ربیع الثانی ۱۴۴۱

آیه ۳۱ سوره نور- سه تقریب و بررسی آنها

جلسه: ۴۱

سال دوم

### «الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللین علی اعدائهم اجمعین»

در مورد آیه ابداء زینت عرض کردیم سه تقریب برای استدلال به این آیه ذکر شده که دو تقریب مورد اشکال قرار گرفت؛ یک تقریب به نظر ما قابل استدلال و قابل قبول است. البته این مربوط به رکن اول استدلال بود. اما در مورد رکن دوم، یعنی مسأله ملازمه به هر حال هر سه تقریب به نوعی محتاج ضمیمه کردن ملازمه هستند. به همین جهت بیشتر بحث ما معطوف به رکن اول بود. گفتیم بر فرض، رکن اول استدلال را تمام بدانیم، نتیجه‌اش این می‌شود که ستر واجب است؛ یا به تعبیر دیگر کشف بعضی از اعضای بدن زن حرام است. اما این مدعای ما نبود؛ مدعا حرمت نظر است.

#### رکن دوم: ملازمه بین وجوب ستر و حرمت نظر

لذا عرض کردیم از راه ملازمه بین حرمت کشف و حرمت نظر، می‌توانیم حرمت نظر به اجنبیه را اثبات کنیم. چون خود ستر موضوعیت ندارد؛ اگر ستر و پوشاندن بدن واجب شده، اگر کشف حرام شده، اینها همه مقدمه این است که نظر رجل محقق نشود؛ لذا از باب اینکه کشف مقدمه نظر مرد است، نظر هم بالملازمه حرام می‌شود. یعنی چون کشف حرام است و حرمت کشف هم برای عدم نظر الرجل است، بنابراین نظر مرد به اجنبیه حرام می‌شود. این در واقع یک ملازمه عرفی است، نه ملازمه عقلی؛ چون عقلاً هیچ مانعی از اینکه کشف حرام باشد ولی نظر جایز باشد وجود ندارد. عقلاً هیچ تالی فاسدی و محذوری پیش نمی‌آید که هم کشف حرام باشد و هم نظر جایز باشد. اما عرفاً چنین ملازمه‌ای چه بسا وجود دارد. این نهایت چیزی است که درباره حرمت نظر و ملازمه آن با حرمت کشف بیان کنیم.

منتهی درباره این ملازمه مباحثی مطرح است؛ مثلاً اینکه درباره نساء اهل ذمه گفته‌اند نظر به نساء اهل ذمه جایز است، یا زنان اهل بادیه و بیابان نشین‌ها، نظر به اینها جایز است؛ این جزء ادله بعدی ما هم هست که اشاره خواهیم کرد. دلیلی که برای جواز نظر به نساء اهل ذمه ذکر شده این است که «إذ لا حرمة لهن»، چون آنها احترام و حرمت ندارند و لذا می‌شود به آنها نگاه کرد. ولی از تعلیلی که در برخی روایات برای جواز نظر به زنان اهل کتاب ذکر شده، نمی‌توان استفاده کرد که کشف هم برای آنها جایز است. جواز نظر ثابت است ولی مع‌ذلک کشف حرام است. یا در مورد زنان بادیه نشین تعلیلی که در روایات آمده این است که «لأنهن إذا نُهِنَ لَأَ يَنْتَهِنَ»، زنان بیابان نشین نگاه کردن به مو و به آن مقداری که از بدن آنها ظاهر است، اشکالی ندارد، برای اینکه اگر نهی هم بشوند، اینها تحت تأثیر قرار نمی‌گیرند؛ حالا سواد، فرهنگ، روش زندگی آنها یک طوری است که اصلاً اقتضا می‌کند به این هیأت در اجتماعات ظاهر شوند. لذا اگر تذکر هم به آنها داده شود، اینها گوش نمی‌دهند و از نهی انزجار نسبت به آن عمل پیدا نمی‌کنند. لذا نظر به آنها جایز است.

البته این تعلیل خودش محل بحث است که آیا هرکجا این چنین بود که «إذا نهين لا ينتهين» يجوز النظر اليهن؟ یعنی این را ما از زنان بادیه نشین تعمیم دهیم به همین وضعی که الان در خیابان‌ها وجود دارد. آیا می‌توانیم این را دلیل بگیریم بر اینکه نظر جایز است و حتی بالاتر، بعضی از این استفاده می‌کنند که اجبار بر حجاب هم نمی‌توان کرد. این را ما بعداً بحث می‌کنیم که یکی از ادله‌ای که برای نفی اجبار بر حجاب مورد استدلال قرار می‌گیرد، همین تعلیلی است که در این روایات ذکر شده که «لأنهن إذا نهين لا ينتهين».

اما آنچه که اینجا فعلاً در بررسی ملازمه مدنظر ماست، این است که طبق این روایات، حکمی که برای زنان اهل کتاب ذکر شده یا در مورد زنان بادیه نشین، جواز نظر ثابت است اما در عین حال حرمت کشف وجود دارد. یعنی از جواز نظر نمی‌توانیم نتیجه بگیریم که پس کشف هم جایز است؛ حالا که ما می‌توانیم به زنان اهل کتاب نگاه کنیم، پس آنها هم می‌توانند حجاب نداشته باشند و کشف برای آنها جایز است. یعنی گفته شود حالا که ما می‌توانیم به زنان بادیه نشین نگاه کنیم، پس کشف هم بر آنها حرام نیست. این را کسی اشکال نکند که ملازمه با این موارد نقض می‌شود.

#### اشکال به ملازمه

لقائل أن يقول بين حرمت كشف و حرمت نظر ملازمه نیست؛ چون در مواردی مثل همین دو مورد که ذکر شد، نظر جایز است اما کشف حرام است. این مطلبی است که ممکن است اینجا به عنوان اشکال مطرح شود.

#### پاسخ

پاسخ این است که ملازمه‌ای که در این آیه و دلیل ادعا شده، ملازمه بین حرمة الكشف و حرمة النظر است. یعنی از حرمت کشف یلزم حرمة النظر، ولی عکس آن ثابت نیست. به این معنا که ما از جواز النظر نمی‌توانیم جواز الكشف را استفاده کنیم؛ بین اینها فرق است. آنچه در این مقام ادعا شده، این است که به واسطه آیه «ولا يبدین زینتهن الا ما ظهر منها» حرمت کشف ثابت می‌شود؛ چون دستور به وجوب ستر می‌دهد. لازمه حرمت کشف عرفاً عدم جواز نظر یا حرمت نظر است؛ به تعبیر دیگر لازمه وجوب ستر، عدم جواز نظر است. این فرق می‌کند با این دو موردی که به عنوان اشکال مطرح شد؛ در این دو مورد نهایت این است که جواز نظر به اهل بادیه و نساء اهل کتاب ثابت می‌شود؛ از جواز نظر لایستفاد جواز الكشف. دقت داشته باشید که ملازمه از کدام طرف است؛ جواز نظر دلالت بر جواز کشف نمی‌کند. همچنین جواز کشف هم دلالت بر جواز نظر ندارد؛ ما برای هر دو، نمونه ذکر کردیم. اینکه از جواز نظر، جواز کشف استفاده نمی‌شود، مثل همین دو مورد که جواز نظر به نساء اهل ذمه و جواز نظر به نساء اهل بادیه لایدل و لایلزم منه جواز الكشف. از جواز کشف هم لایلزم جواز النظر؛ مثلاً مرد می‌تواند ساق پا یا دستش را کشف کند، لایجب ستره علیه، ستر بازو و دست و ساق پا بر مرد واجب نیست؛ اما از این جواز الكشف لایلزم جواز النظر، به این معنا که زن نمی‌تواند نگاه کند.

پس دقت داشته باشید که ملازمه بین چه چیزی است. ملازمه‌ای که اینجا ادعا شده، بین حرمة الكشف و حرمة النظر است؛ یا به تعبیر دیگر بین وجوب الستر و حرمة النظر است. این ملازمه عرفاً وجود دارد و لذا به نظر می‌رسد با توجه به تقریبی که ما برای آیه کردیم که «لایبدین زینتهن» بالملازمه دلالت می‌کند بر وجوب ستر بعضی از اعضای بدن مرأه و نه بالمطابقة، و آن دو تقریب دیگر را رد کردیم. با توجه به اینکه این ملازمه بین وجوب ستر و حرمت نظر وجود دارد، می‌توانیم نتیجه بگیریم که این آیه دلالت بر حرمت نظر به اجنبیه دارد. این ماحصل دلیل دوم است.

## دلیل سوم

دلیل سوم روایاتی است که دلالت بر حرمت نظر به دست و صورت می‌کند؛ این روایات را ما در مقام دوم بحث حتماً باید مورد بررسی قرار دهیم. ظاهر برخی روایات این است که نظر به صورت و دست‌های زن هم جایز نیست و حرام است. اگر نظر به دست‌ها و صورت زن به واسطه این روایات جایز نباشد، بالاولویة القطعیة نظر به سایر اعضا جایز نیست.

پس دلیل سوم بر حرمت نظر به اجنبیه مطلقاً - غیر از دست و صورت - از راه اولویت قطعیه یا به تعبیر دیگر مفهوم موافق روایاتی است که دلالت بر حرمت نظر به دست و صورت زن می‌کند. این روایات را بعداً ذکر خواهیم کرد.

## بررسی دلیل سوم

این دلیل محل اشکال است؛ و قابل قبول نیست. برای اینکه اساس این دلیل بر این پایه استوار است که ما دلالت این روایات بر حرمت نظر به دست و صورت زن را بپذیریم تا آنگاه از راه اولویت قطعیه بتوانیم حرمت نظر به سایر اعضا را استفاده کنیم. در حالی که این روایات چنین دلالتی ندارند؛ بعداً بررسی خواهیم کرد که این روایات دال بر حرمت نظر به دست و صورت زن نیست؛ یعنی منطوق آن محل اشکال است، چه رسد به اینکه بخواهد مفهوم موافق و اولویت قطعیه ثابت شود.

## دلیل چهارم

دلیل چهارم روایاتی است که دلالت بر جواز نظر به اهل بوادی می‌کند؛ روایاتی داریم که - فرع آن را بعداً متعرض خواهیم شد - زنان بادیه نشین به دلیل اینکه «إذا نهین لاینتهین»، نظر به آنها جایز است. اصلاً این تعلیل به صراحت در روایات آمده که «لأنهن إذا نهین لا ینتهین». خود این تعلیل حاکی از آن است که به حسب قاعده نظر به زنان جایز نیست و علت اینکه این مورد استثنا شده و حکم به جواز نظر شده، این است که اینها نهی را پذیرا نیستند؛ چون این نهی را نمی‌پذیرند، لذا نسبت به اینها حرمت نظر برداشته شده است. پس این روایات چگونه دلالت بر حرمت نظر به زن نامحرم می‌کند؟ به این جهت که این روایات حاکی از آن است که چون این زنان به نحوی رفتار می‌کنند که اگر هم نهی شوند نمی‌پذیرند، لذا به خاطر عروض این جهت، آن حکم اولی برداشته شده است. پس معلوم می‌شود حکم اولی حرمت است که به خاطر اینکه «إذا نهین لاینتهین» یجوز النظر الیهن. این هم دلیل چهارم که به نظر می‌رسد دلیل قابل قبولی است.

سؤال:

استاد: هر دو در روایات آمده و توجیه هم دارد؛ چون اهل دارد. «إذا نهین» از یک طرف اشاره به زنان می‌کند؛ نمی‌گوید «إذا نهوا». قاعده‌اش این است که «لاتنتهین» باشد؛ ولی در روایات به این تعبیر آمده و این می‌تواند به جهت اهل البوادی باشد.

سه دلیل دیگر باقی مانده که در جلسه آینده بیان خواهیم کرد.

## شرح رساله حقوق

### حقیقت اخلاص

عرض کردیم بزرگترین حق خداوند بر انسان این است که انسان خدا را عبادت کند؛ البته با توضیحاتی که درباره عبادت و ارکان و اضلاع ثلاثه عبادت بیان شد، به هر حال مهم‌ترین ویژگی عبادت برای اینکه عبادت مقبول باشد و حق خداوند در حدی ادا شود، این است که این عبادت از روی اخلاص باشد. ما اجمالاً معنای لغوی و اصطلاحی عرفانی و اخلاقی اخلاص

را عرض کردیم. چون اخلاص هم در اخلاق، هم حکمت و فلسفه و هم در فقه به مناسبت سخن از آن به میان می‌آید و لذا بنا به سلیقه ارباب هر یک از این علوم، تعریفات برای آن ذکر شده است؛ تعریفات بسیاری برای اخلاص ذکر کرده‌اند. ما خیلی نمی‌خواهیم وارد بررسی تعریفات که به تعبیر مرحوم آخوند شرح اللفظی و شرح الاسمی است، شویم.

نکته‌ای که بسیار مهم است، این است که بالاخره اخلاص یک سرّ و رازی است که بدون آن عبادت هیچ ارزشی ندارد. در روایت منقول از پیامبر(ص) آمده که «أَوْصَانِي رَبِّي بِسَبْعٍ؛ بِالْإِخْلَاصِ فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ...»، می‌فرماید خداوند تبارک و تعالی به من توصیه کرد به هفت چیز. اولین موردی که پیامبر(ص) نقل فرموده، اخلاص در نماندن و آشکار است. یعنی هم در انتظار مردم اخلاص باشد و هم در پنهان و خفا؛ چون ممکن است زمینه اخلاص برای انسان در خفا بیشتر فراهم باشد، اما در علن و آشکار این زمینه ضعیف‌تر شود. گرچه در خفا هم می‌تواند عمل مخلصانه نباشد. یعنی اگر هیچ‌کسی هم انسان را نبیند، عبادت را انجام بدهد اما در آن اخلاص نباشد. این خودش وجوه و صور مختلفی برایش قابل تصویر است.

این خیلی مسأله مهمی است؛ در اهمیت اخلاص همین بس که شیطان رجیم بعد از رانده شدن از درگاه خداوند تبارک و تعالی، خطاب به خداوند عرض کرد: «قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ \* إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ»<sup>۱</sup>. اخلاص یک سپر امنیتی در برابر شیطان است؛ وجه اهمیت آن و اینکه خداوند آن را به پیامبر توصیه فرموده، همین است که یک حفاظی در برابر نفوذ شیطان است. البته این مراتب دارد که عرض خواهیم کرد. انبیاء الهی عمدتاً یکی از اوصافی که برای آنها ذکر می‌شود، همین مُخْلَص بودن است؛ درباره حضرت موسی می‌فرماید: «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا». معلوم است که این یک سرمایه بسیار مهم و با ارزش است.

این اخلاص که حافظ انسان در برابر شیطان است و ویژگی انبیا و رسولان الهی است، حقیقت آن چیست؟ مرحوم فیض کاشانی در کتاب محجة البیضاء می‌گوید: غزالی در بیان حقیقت اخلاص اقوال مختلفی را از بزرگان نقل کرده ولی فایده‌ای در نقل این اقوال و بررسی آنها چندان وجود ندارد؛ بعد از اینکه حقیقت اخلاص در کلام رسول خدا بیان شده خیلی فایده ندارد که ما اقوال مختلف را در باب حقیقت اخلاص یک به یک از اندیشمندان و علمای فرق مختلف نقل کنیم. وقتی از پیامبر(ص) در مورد اخلاص سؤال شد، فرمود: «هُوَ أَنْ تَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ ثُمَّ تَسْتَقِيمُ كَمَا أَمَرَتَ أَيْ لَا تَعْبُدُ هَوَاكَ وَنَفْسَكَ وَلَا تَعْبُدُ إِلَّا رَبَّكَ وَتَسْتَقِيمُ فِي عِبَادَتِهِ كَمَا أَمَرَكَ». وقتی از پیامبر(ص) درباره اخلاص سؤال شد، فرمود اخلاص آن است که بگویی خدا ربّ من است، البته نه فقط به زبان بلکه این باور قلبی ما باشد که خدا ربّ ماست؛ بر صراط مستقیمی که خدا دستور داده حرکت کنی، تابع هوا و تابع خودت نباشی و غیر خدا را عبادت نکنی و در عبادت او همانطور که امر کرده استقامت داشته باشی.

اگر بخواهیم خلاصه عرض کنیم، آنچه که امام سجاده(ع) در این جمله فرموده که «فَأَمَّا حَقُّ اللَّهِ الْأَكْبَرُ فَإِنَّكَ تَعْبُدُهُ لَا تُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا»، همان مضمون این است: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا»<sup>۲</sup>، این حقیقت اخلاص است؛ اینکه انسان در عبادت خدا کسی را شریک قرار ندهد. اینکه در عبادت خدا انسان هیچ چیزی را شریک قرار ندهد؛ حالا این شریک قرار دادن در عبادت یعنی چه؟ این یک مرتبه

۱. سوره ص: ۸۲ و ۸۳.  
۲. سوره کهف آیه ۱۱۰؛ سوره مریم: ۵۱.

دانی و یک مرتبه عالی دارد. مرتبه عالی آن را امام باقر(ع) در روایتی که در تفسیر منسوب به امام عسکری(ع) آمده بیان کرده است؛ می‌فرماید: «لَا يَكُونُ الْعَبْدُ عَابِدًا لِلَّهِ حَقَّ عِبَادَتِهِ حَتَّى يَنْقَطِعَ عَنِ الْخَلْقِ كُلِّهِمْ إِلَيْهِ فَحِينَئِذٍ يَقُولُ هَذَا خَالِصٌ لِي. فَيَقْبَلُهُ بِكَرَمِهِ». بنده، خداوند متعال را آنچنان که حق عبادت اوست عبادت نمی‌کند مگر آنکه از همه خلق بریده باشد و به خدا روی بیاورد. آنگاه اگر انسان از همه خلق برید، امید به هیچ کسی نداشت، نه به دنبال تحمید و ستایش مردم بود و نه به دنبال نام و نان بود، حتی به دنبال بهشت و جهنم هم نبود، این همان بنده خالصی است که خدا او را دوست می‌دارد. آن وقت است که خدا می‌گوید «هَذَا خَالِصٌ لِي. فَيَقْبَلُهُ بِكَرَمِهِ»، او را به کرم خودش قبول می‌کند.

چند شأن نزول برای آیه ۱۱۰ سوره کهف ذکر شده است. ابن عباس یک سبب نزول برای این آیه نقل کرده؛ مجاهد یک چیزی نقل کرده است. مثلاً می‌گوید کسی آمد خدمت رسول خدا(ص) و گفت: من صدقه می‌دهم، صلّه رحم می‌کنم، اینها را برای خدا انجام می‌دهم؛ بعد گفت: دوست دارم که جایگاه مرا در آخرت به من نشان دهید. پیامبر(ص) سکوت کرد و چیزی نفرمود، بعد این آیه نازل شد: «فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا». قدر مشترک این چند داستانی که برای شأن نزول این آیه ذکر شده، این است که این شخص یا می‌خواسته به جهاد برود یا صلّه رحم و صدقه انجام می‌داده و اینها را هم برای خدا انجام می‌داده؛ فقط تقاضا کرده جایگاه او در آخرت نشان داده شود. البته این مرتبه اعلی و بالای خلوص است که انسان حتی در پی جایگاه بهشت و حورالعین و قصور و انهار نباشد؛ وقتی به این نقطه برسد که «حَتَّى يَنْقَطِعَ عَنِ الْخَلْقِ كُلِّهِمْ إِلَيْهِ»، آن وقت است که خدا می‌فرماید: «هَذَا خَالِصٌ لِي».

عرض کردیم از نظر لغوی اخلاص به معنای پاک کردن، خالص کردن و بی‌پیرایه کردن آمده، چنانچه در مورد شیر گفته می‌شود لبن خالص و در قرآن هم آمده: «وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسَقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ»<sup>۱</sup>، در این چهارپایان برای شما عبرت‌هایی است که چگونه از درون شکم آنها و از میان غذاهای هضم شده و خون، شیر خالص و گوارا به شما می‌دهیم. شیر خالص یعنی شیری که اثری از خون و آلودگی داخل شکم در آن نیست. پس معنای خلوص پیرایه از این زوائد است. درست است در لغت و در موارد مختلف خلوص به این معناست، اما حقیقت خلوص که در قرآن به آن اشاره شده و رازی بین انسان و خداست، چنانچه مرحوم طبرسی با الهام از روایتی در این باره در مجمع البیان می‌گوید اخلاص را سرّ الهی دانسته‌اند؛ این سرّ خداوندی چنان بزرگ و عظیم است که تنها در دل مردمانی می‌تواند قرار گیرد که محبوب خدا هستند. این سرّ و سپر و سرمایه و این راز بین عبد و خدا، در واقع همان بریدن از خلق و پیوستن به خداست؛ این معنای اخلاص است. در روایات هست که حتی برای کاری که برای خدا انجام می‌دهد، انتظار حمد و ستایش هم نداشته باشد. رسول گرامی اسلام(ص) می‌فرماید: «إِنَّ لِكُلِّ حَقِّ حَقِيقَةً وَمَا بَلَغَ عَبْدٌ حَقَّ حَقِيقَةِ الْإِخْلَاصِ حَتَّى لَا يُحِبَّ أَنْ يُحْمَدَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ عَمَلِ اللَّهِ»<sup>۲</sup>، هر حقی دارای یک حقیقتی است و یک اصلی دارد؛ بنده به حقیقت اخلاص نمی‌رسد مگر اینکه دوست نداشته باشد در برابر کاری که برای خدا انجام می‌دهد، ستایش شود و از او تمجید کنند. ما کجا و این حقیقت کجا!

«والحمد لله رب العالمين»

۱. النحل: ۶۶.

۲. بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۳۰۴، ح ۷۲.